

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

شماره مسلسل ۸۸

شماره چهارم - زمستان سال ۱۳۴۷

سال بیستم

غفار کندی

مانده از شماره قبل

خاقانی شروانی، ابو منصور حفده و عزالدین بو عمران

در اینجا از عطف توجه بمسئله مطروحه در اوایل این مقال بخودی خود این سؤال پیش می‌آید :

خاقانی در ابیات فوق بکدام یک از سوانح زندگی خود اشاره میکند که در آن بقول خودش «شکسته بسته بوده و عزالدین باو جان داده است»؟ نامه شاعر به محمد حفده روشن کردن این سؤال کمک میکند و در بررسی یکی از سوانح زندگی شاعر دارای اهمیت ویژه میباشد .

۳- خاقانی در سفر اول حج پیش از آنکه بمکه برسد در بغداد با علماء آن شهر ملاقاتی کرده در «تحفة العراقین» در ضمن تصویر «صفت شهر بغداد» از دانشمندان بغداد از شخصیت علمی عزالدین بو عمران بحث نموده و بعلاق دوستی فی مابین نیز اشاره کرده است. عزالدین پیش از سالهای ۵۵۱-۵۵۲ در تبریز سکونت داشته و در آن شهر دارای

نفوذ و شخصیت ممتازی بوده است. معلوم نیست عزالدین در سالهای ۵۵۱-۵۵۲ چرا در بغداد بوده و بچه جهت خاقانی از عزالدین در جزء علمای بغداد بحث کرده است. این هم معلوم است که خاقانی در سال ۵۵۱ از راه همدان ببغداد رفته دلیلی در دست نیست که در عزیمت از بغداد به تبریز رفته باشد. بقراریکه خواهیم دید دیدار نخستین خاقانی از عزالدین بو عمران پیش از سالهای ۵۵۱-۵۵۲ در تبریز روی داده و در آنوقت عزالدین در همین شهر صاحب مقام بزرگی بوده است. از اشعار خاقانی نیز معلوم است که عزالدین تا اواخر عمرش در تبریز مسند و مقام روحانی داشته در آن شهر ساکن بوده و در آنجا مرده و مدفون است. از قرائن و از نوشته‌های خاقانی :

« کند تبریز را بغداد عزالدین بو عمران » چنین برهیا بد که عزالدین با بغداد و با دانشمندان آن شهر روابط نزدیکی داشته و گویا بیشتر از همه با فخرالدین احمد و برادر او ضیاءالدین ابونجیب خیلی نزدیک بوده است. خاقانی پس از بحث از شخصیت علمی این دو برادر بطور عمومی از علمای دیگر بغداد که با این دو برادر روابط نزدیک داشته: « شبها بیدار مانده دود چراغ خورده و بمطالعه و مباحثه مشغول بوده اند » گفتگو کرده و در ضمن این یادآوری عزالدین بو عمران را نیز بیاد میآورد :

ز انجمله مراست ذکر گوئی عزالدین نام نامجوئی

از هر سخنم که روی بنمود مقصود بجان او که او بود...

از نوشته خاقانی دو سؤال پیش میآید :

۱- آیا عزالدین در سال ۵۵۱ در بغداد بوده است ؟

۲- آیا شاعر در « تحفة العراقین » تلویحاً از دوستش ضمن علماء بغداد یاد کرده؟

از منوال کلام و طرز افاده خاقانی احتمال دوم را میتوان وارد و قوی دانست .

چنانکه در پائین خواهیم دید خاقانی پس از دیدار نخستین که پیش از سفر اول حج بوده عزالدین را دوباره ندیده و پس از سفر دوم حج در شهر تبریز بیدار ثانویش نائل شده است. از طرف دیگر شاعر در « تحفة العراقین » نخبه خاطرات زندگی خود را تا سال ۵۵۲

هجری برشته نظم در آورده و بعضاً حوادث پیش از سفر حج اول را در ضمن وقایع بعدی بیان داشته است. بطوریکه از نوشته‌های دیگر خاقانی معلوم میشود مابین عزالدین و خاقانی سالهای سال علایق دوستی و وفاق برقرار بوده و خاقانی پس از سفر دوم حج و سکونت تبریز بیشتر از پیش به حمایت و دوستی عزالدین امیدوار و دلگرم بوده است. مرگ عزالدین برای شاعر خیلی ناگوار و دشوار آمده و در روحیه و در احساسات او اثر بس بزرگی داشته است. این حال از اشعاریکه بمناسبت وفات عزالدین سروده نمایانست:

منصب تدریس خون‌گرید بدانک قرّ عزالدین بو عمران نمازند
شاید از هر سامری گساوی کند کاب و جباه موسی عمران نمازند

تاریخ وفات عزالدین بو عمران دقیقاً معلوم نیست و از اشعاریکه خاقانی بدین مناسبت سروده نمیتوان تاریخ تحریر آنها را تعیین کرد. از مکتوبیکه خاقانی به قطب‌الدین نامی با بهر نوشته معلوم میشود که عزالدین پس از سال ۵۸۰ هجری قمری نیز زنده و در تبریز ساکن بوده است. این نامه را خاقانی پس از دریافت مکتوبیکه پسر محمد بن یحیی یحیی بن محمد از نیشاپور توسط مرتضی نظام‌الدین برایش فرستاده بود به قطب‌الدین نوشته و در نامه باین مطلب نیز اشاره کرده است.

قصیده معروف بردیف «بخراسان یا بوم» را خاقانی به پسر محمد بن یحیی اتحاف نموده و در جواب همین مکتوب یحیی بن محمد در سال ۵۸۰ همراه نامه‌ای به ممدوحش فرستاده است:

چند گوئی که دو سال گراست آیت خف دفع را رأفت رحمان بخراسان یا بوم
نامه خاقانی به قطب‌الدین نیز گویا در همان سال تحریر یافته است. در این مکتوب خاقانی از تأخیر در نوشتن نامه عذر می‌خواهد به قطب‌الدین مینویسد: «تا بتبریز آمده‌ام زبانم همیشه از یاد کرد الطاف شما فارغ نبوده است. ایمه اسلام و علماء اعلام و رؤسای ایام باین ادعایم گواه هستند». بعد خاقانی اسم «عزالدین و الدین قدوة الاسلام و المسلمین» و نام «فخرالدین شرف الاسلام سید اعظم الحکام مقتدی العلماء الاعلام» و «امیر رئیس

عزالدین والدین» را می‌برد. این عزالدین اولی بدون تردید عزالدین بو عمران است. نامه خاقانی بعمدۀالدین محمد حفده و قطعه شاعر خطاب بعزالدین بو عمران آگاهیهای جدیدی از زندگی و سوانح حیات شاعر بدست میدهد. درباره چگونگی برقراری علایق دوستی و محبت موجود فی مابین شاعر و عمدۀالدین و عزالدین دارای آگاهیهای جدیدی است. مکتوب مذکور دارای مضامین عالی ادبی و نمونه‌ای از تریب و بدیع شاعر بوده و از نقطه نظر بررسی سوانح حیات خاقانی هم دارای اهمیت خاصی میباشد. خاقانی این نامه را خطاب بعمدۀالدین نوشته و در خاتمه نامه از عزالدین بو عمران بحث کرده و باو سلام رسانیده است. اگر از عمدۀالدین مقصد شاعر محمد حفده و از عزالدین مقصدش عزالدین بو عمران باشد متن نامه‌ایکه پیوست قطعۀ مذکور به تبریز به عزالدین بو عمران فرستاده در دست نیست.

خاقانی ضمن بحث از علمای بغداد و یادآوری از عزالدین ابوالفضل محمد صدر اشعری به برادر خواندگی خود با امام اشاره کرده مینویسد:

کرده دل پاکش از نهادم دعوی برادری بجانم
با جان من شکسته بسته برخوان و داد نان شکسته

انتخاب «صیغۀ قارداش» - برادر خوانده در بین ترکان بخصوص نزد ترکان آذری از اعصار گذشته رسم بوده و حالا هم مرسومست. این رسم با اخوت و اخیکری و با اساسهای فکری و اخلاقی آن با حکمت توده‌ای ترکان پیوند دارد و از آن ناشی است و بیشتر به سه شکل ذیل جاری میباشد:

- ۱- دو دوست چند قطره از خون خود را در ظرف آبی ریزند و بنوشند و عهد کنند. این بیشتر در بین جوانان و حربیون اشاعه داشته است.
- ۲- دو دوست انگشت شهادت یکدیگر را بگیرند تا صیغۀ برادری خوانده شود. این در بین کسبه و اصناف و مردم عادی متداول است.
- ۳- انتخاب برادر خوانده در سفره با قطع و تناول نان و نمک صورت میگردد و

این رسم بیشتر ما بین اهل علم و ادب و اخی‌ها جاری بوده است، افاده توده‌ای ترکی آذربایجانی: «سفره باشیندا چوره‌ک کسمیشیک» نیز ناشی از همین رسم می‌باشد. در دیوان خاقانی به این رسم توده‌ای به‌انحاء مختلف اشاراتی رفته است. نامه مذکور در این مورد نیز اطلاع دقیق بدست می‌دهد.

آیا خاقانی در سفر بغداد که بحج میرفته عزالدین را دیده و با او دوست شده و عزالدین شاعر را به برادر خواندگی خویش برگزیده و یا اینکه پیش از سفر بغداد عزالدین را می‌شناخته است؟

«تحفة العراقرین» باین سؤال جواب روشن نمی‌دهد. نامه مندرجه در ذیل این مقاله که متن‌اش از «منشآت خاقانی» گرفته شده در چگونگی برقراری علایق دوستی و مودت بو عمران و خاقانی آگاهی جالبی بدست می‌دهد. از نامه خاقانی بعمدة الدین معلوم می‌شود که خاقانی پیش از آنکه بسفر اول حج برود ما بین سالهای ۵۴۵-۵۵۱ هجری قمری سفری بتبریز نموده و در این مسافرت بخدمت عزالدین نیز رسیده و از همین ملاقات میان ایشان علایق دوستی و مودت و برادری برقرار بوده و این دیدار او از تبریز و بو عمران چندگاهی طول کشیده و شاعر چند روزی در تبریز بوده است. بنا بر نوشته شاعر وقتیکه خاقانی بقصد ترک تبریز از عزالدین وداع می‌کرده بو عمران برسم ترکان در سفره ضیافت با شاعر عهد بسته و خاقانی را به برادر خواندگی قبول نموده است. شاعر این حادثه را در نامه خود یاد کرده و این خاطره جوانی را به نظر عمدة الدین رسانیده مینویسد: «در آنوقت که اصغر الخدام بخدمت آن صدر شرح‌الله صدره رسید اجتماع بروداع يك زمان بود. بوقت معانقه وداعی بر لفظ اشرف صدر امام گذشت که ما را برادری باشد و بدین معنی مصافحت و معاهدت فرمود و قبول کرد و خادم بدین تشریف‌ذخایر افتخار جلب کرد.»

در «تحفة العراقرین» شاعر بطرز بدیع و سر بسته اشاره بدین حوادث می‌کند و آن روزها را بیاد آورده لوحه‌هایی از حیات گذشته خویش ترسیم مینماید. از بررسی دقیق «دیوان خاقانی» معلوم می‌شود که مخالفت مخالفین خاقانی بر علیه او از سالهای ۵۴۳-۵۴۵

شروع شده در سال ۵۴۵ که سال وفات کافی الدین عمر عموی شاعر میباشد این اختلاف و مشاجره موجود بوده این کشمکش در سالهای ۵۴۵ - ۵۵۰ شدت یافته و بعد از سفر اول حج در موقع تألیف «تحفة العراقین» که سال ۵۵۲ هجری قمری است با گرمی هر چه تمامتر دوام داشته تا منجر بجای وطن موقتی شاعر گردیده که این خود در خور تحقیق علیحده میباشد. چنین مینماید که مخالفین از عشق و ازدواج شاعر بر علیه اش استفاده کرده اتهامات دیگری نیز بر او بسته بوده اند... چون در «تحفة العراقین» خاقانی با شنائی خود با عزالدین اشارتی دارد و «تحفة العراقین» در سال ۵۵۲ نوشته شده است و نوشته‌های خاقانی در «تحفة العراقین» با مندرجات نامه‌اش بعمدة الدین هم آهنگ است. پس بنا بر این مسافرت شاعر به تبریز و ملاقات با ابو عمران و با عمدة الدین بطور قطع پیش از تألیف تحفه و سفر اول حج میباشد. در میان آثار خاقانی اشعاری دیده میشود که بدون شبهه مابین سالهای ۵۴۳-۵۵۰ نوشته شده و در این اشعار خاقانی از دست مخالفینش شاکی است و میخواهد شروانرا ترك كند، لیکن نمیخواهد و نمیتواند مادر و پدر و عزیزانش را ترك كند و غربت اختیار نماید. ترك وطن برای او از هر مصیبتی بالاتر و دشوارتر است. مسافرت خاقانی به تبریز لابد در همین سالها بوده و در نامه عمدة الدین خاقانی همین حوادث و احوال و روحیه آنروزه خود را دوباره بیاد آورده و نوشته است که او مادرش را برای مدت کمی هم باشد ترك کرده چون یحیی بسراغ حق شتافته، در پی مقصود قدم برداشته و خواهی نخواهی برایش گوش شنوائی نمانده بود که ناله‌های دلخراش مادرش را بشنود. شاعر این گوشه زندگی نامه خود را هم آهنگ با حیات یحیی میداند.

از فحوای کلام خاقانی چنین استنباط میشود که او برای گرفتن فتوائی که شاعر را از اتهامات تبرئه کند به تبریز نزد عمدة الدین رفته و عمدة الدین در حکم عرفی خود شاعر را از اتهامات وارده مبری دانسته و شاید در همین اوان بحضور شرف الدین العلوی که در این وقت در قزوین بود رسیده است و این موضوع بحث جداگانه‌ایست. به متن نامه دقت کنیم پس از تعارفات در نامه مذکور گفته میشود: «واز جمله آن مصائب که مواهب

در ضمن دارد و اسباب ضعف که امور شریف را بدان صید توان کرد یکی آنست که روزگاران جوانمردی را از کنار مادر در رباید تا بسبب اصلاح احوال مخالفان او فرمان معظم مجلس اصغر الخدام را محسود عالی گرداند و خاطر عقیم او را مادر یحیی وار تازه رحم و حامل نماید ...

سعادت‌تی که در آن چند روز بیضه تأیید و روضه توحید صقع تبریز حفه‌الله بالعدل والاحسان و کف عنه شر الزمان والازمان از خدمت سجادۀ مقدسه راه آورد طالع و پیشنهاد وقت بود از کیسه جهان کهن بازار نوکیسه دزدیده آمد و از دست فلک سپید کاسه در بر بوده گشت هرگز دل مجروح مانده را از یاد نمیشود ... و چون یاد کرد آن عهد می‌رود که رغایب الایام و غرایب اللیالی بود آتش حسرات در تابخانه دل زبانه میکشد شعله آن پیام دماغ میرسد و دود آن برون دیده بیرون میشود اشک در ریختن می آید که مایه اشگست دود در طی مناجات سحر گاهی از درگاه الهی خواسته می‌آید تا آن زمان انس و اوان سلوت را که همه شب قدر و روز عید بود در احیای دل‌های مرده اعجاز عیسوی داشت چون عهد حیات عازر عزیز مکرر گرداند انشاء الله تعالی ... رب الارباب خادم را بدریافت خدمت سجادۀ مقدسه پیش از هجوم اجل مستعد گرداند .

از نوشته‌های خاقانی معلوم میشود که حادثه‌ای او را بتمبریز نزد عمدة الدین کشانده و این پیش آمد در احوال و روحیه حیات شاعر سر سپرده باخوت و فتوت و جوانمردی اثر بزرگی داشته است. از همین رو خاقانی بعد از سالهای سال « بدل مجروح مانده خود » از این حادثه اشاره میکند و خاطر نشان مینماید که کمک و یاری عزالدین در تسکین آلام درونی شاعر و آسودگی خاطر او خیلی سودمند بوده است. از فحوای کلامش چنین برمیآید که از آن تاریخ تا نوشتن این نامه بخدمت عزالدین بو عمران و عمدة الدین دوباره نرسیده و یکبار دیگر محضرشانرا درک نکرده و خیلی آرزومند بوده است که دوباره بخدمت دوستانش برسد .

از این رو باین نتیجه میرسیم: با اینکه خاقانی در ضمن علمای بغداد از عزالدین

یاد کرده است او را در سفر اول حج در بغداد ندیده و با او در آنجا آشنا نشده است . با احتمال قوی چون عزالدین با دانشمندان و حوزه تدریس بغداد خیلی مربوط بوده بهمین جهت خاقانی از بو عمران در ضمن بحث از دانشمندان بغداد بعد از معرفی دوستان بغدادیش در «نتیجه» گفتگو کرده دوست و برادر خوانده خود را بخاطر انداخته نوشته است:

از هر سخنم که روی بنمود مقصود بجان او که او بود

در بیت ذیل وابستگی بو عمران به تبریز و بغداد منعکس است .

بدل دریای بصره است و بکف دجله وزین هر دو

کند تبریز را بغداد عزالدین بو عمران

در اینجا دو نکته نیز باید در نظر گرفته شود :

۱- در «تحفة العراقرین» خاقانی تنها خاطرات سفر اول حج خود را بقلم نیاورده بلکه خاطرات و سوانح حیات خود را از کودکی تا سال ۵۵۲ که سال تألیف تحفه میباشد برشته نظم کشیده و در این «طویلله» دانه‌های چندی نیز هست که حاکی از حوادث و رویدادهای بعد از حج اول میباشد . از همین لحاظ است که شاعر مثنوی خود را «تحفة الخواطر و زبده النواظر» نامیده است .

۲- در قرن چهارم و پنجم هجری در منابع علمی بخصوص کتب مربوط بعلم الرجال از علماء و طبقات شعراى شام و دیار بکر و آذربایجان و الجزیره و سایر بلاد مغرب در فصل واحدی بحث شده مثلاً الباخری بقسم دوم «دمية القصر و جريدة العصر» خود این سرلوحه را داده است : «القسم الثانی فی طبقات الشعرا الشام و دیار بکر و آذربایجان و الجزیره و سایر بلاد المغرب» .

از مکتوب شاعر به عمدة الدین چنین برمیآید که خاقانی پس از مراجعت از تبریز تا نوشتن نامه امام حنفیه را دوباره ندیده و پس از مراجعت بشماخی دیرگاهی ما بین ایشان نامه‌ای مبادله نشده بوده است . پس از چندین سال امام بخاقانی نامه‌ای نوشته و خاقانی در جواب نامه او مکتوب ذیل را به عمدة الدین فرستاده است : «چون مثال معظم

معظم کز سر خامه خامه گوهر باش که نافه گشای اعجازست فرستاد اصغرالخدام متشرف شد... اگر در انفاذ خدمات تا اکنون بی توفیقی رفت سبب آن بودگی دل از پیوند مشاهده خیال بی خیلاء سجاده مقدسه پروای آن نداشت که انفاص حروف پیوند را بر تنگنای حلق گذرانیدی».

بدون شك شاعر قطعه‌ای را که ردیف «عزالدین بو عمران» را داراست به همراه نامه‌ای بدوستش فرستاده است و معمولاً پیوست نامه‌هایش اشعاری نیز تقدیم می‌داشته و مکتوب خاقانی به اخستان و قصیده معروفی که بردیف «بر تابد بیش از این» نوشته دلیل بر مصداق این مدعا می‌باشد. شاعر در این قطعه لقب و کینه ممدوحش را ردیف و تمام مسائلی را که در نامه عمده‌الدین مطرح کرده در این قطعه نیز بطور اجمال و ابهام آمیز مورد بررسی قرار داده و می‌توان گفت که قطعه مذکور رونوشت منظوم نامه ذیل است. شاعر از دو دوست در دو نامه علی‌حده يك خواهش دارد. در شعر شماره آیات قطعه ده بیت قلمداد شده ولی متن قطعه مذکور پانزده بیت می‌باشد. از بررسی دقیق متن قطعه نامبرده معلوم می‌شود که آیات الحاقی به شعر راه نیافته و روشن نیست که برای چه شاعر متن شماره آیات را ده بیت نوشته و بعد روی چه اصلی حجم قطعه به پانزده بیت رسیده است: بدین يك قطعه ده بیت کارزد صد هزار آخر سر افراز جهان افتاد عزالدین بو عمران بدون در نظر گرفتن متن نامه شاعر به عمده‌الدین مقصد و منظور خاقانی در قطعه فوق آنقدر هم مفهوم نیست بکمک این مکتوب مدلول و مضمون قطعه نامبرده از هر جهت روشن می‌شود: شاعر در این قطعه هم بوضع روحی و معنوی خود در آن دوران اشاره کرده احسان و کم‌کم‌های ذی‌قیمتی را که عمده‌الدین و بو عمران در این سفر در حق خاقانی روا داشته بودند بیاد می‌آورد. چنانکه از آثار خاقانی مستفاد می‌شود شاعر بزرگ در علوم عقلی و نقلی عصر خود تبحر و مطالعه همه‌جانبه داشته و در علم تفسیر و حدیث و فقه سرآمد اقران بوده و نوشته ملاحشری تبریزی در «روضه‌الطهار» از این جهت در خور تعمق می‌باشد: «چهار کتاب الهی را تفسیر می‌نموده». شاعر اشعاری هم آهنگ با نوشته‌های ملاحشری

دارد. کلیات آثارش نوشته‌های ملاحظه‌های تبریزی را تأیید می‌کند و دلیل بروقوف همه‌جانبه مؤلفش بر علوم عقلی و نقلی و دانستن چندین زبان می‌باشد :

کنم تفسیر سریانی ز انجیل	بخوانم از خط عبری معما . . .
وگر قیصر سکالدر از زردشت	کنم زنده رسوم زند و آستا
بگویم کان چه زنداست وچه آتش	کز و پا زند و زند آمد مستقا

بعضی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که او از افضل ساوی علم حکمت خوانده و معلم فقه افضل‌الدین ساوی بوده است. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، آقای محمدعلی ناصح و دکتر ضیاء‌الدین سجادی در این باره ملاحظاتی دارند بعضیها بیت ذیل را دلیل بر این مدعا گرفته‌اند و این بیت در متون مختلف بدو شکل آمده است :

۱- استاد حکمت آمد و شاگرد حکم‌ودین	کز چند فن فلاطن یونان شناسمش
۲- استاد حکمت من و شاگرد حکم‌دین	کز چند فن فلاطن یونان شناسمش

در قطعه‌ای که بردیف عنصری نوشته در آن نیز بمفسری خود اشاره می‌نماید :

ادیب و دبیر و مفسر نبود	ندسجبان بعرف زبان عنصری
درشعریکه چندی پیش از سفر دوم حج در شروان سروده می‌نویسد :	
مؤدب شوم یا فقیه و محدث	کا حدیث مسند کنم استماعی
بصف النعال فقیهان نشینم	که در صدر شاهان نما ندا تتفاعی
ور از فقه در مانم آیم بمکتب	نویسم خط نسخ وثلث و رقاعی

باشد که نامه ذیل را هم در این اوان نوشته است. او از دوست و برادر خوانده خود عمده‌الدین خواهش می‌کند که به او اجازه تدریس از فقیهات و احادیث مرحمت شود: «اگر شاگردان سجاده مقدسه اصغر الخدم را شایسته آن بینند که بمسموعات اجازتی دهند چنانک حاوی احادیث و فقیهات باشد اصغر الخدم همانا که بدین تشریف از زمین استکانت و مذلت بر آسمان مکانت و عزت رسد مباحات را به ساحر ساند که پای وهم آدمیان بکنه آن نرسد و سر زبان عالمیان از شرح آن قاصر آید.» فالرای عالی حاکم فی کل

حال». در قطعۀ مندرجه در فوق خاقانی این خواهش خود را بشرح ذیل تقریر کرده و با عزالدین بو عمران نیز در میان گذاشته است. با احتمال شاعر دارای تصنیفی در فقهیات بوده است :

اجازت خواهم از کلکش بدان نفسیرا گر بیند که تأیید ابد بیناد عزالدین بو عمران
در بین اشعاریکه در کلیات دیوان خاقانی. باسم عمده‌الدین بو عمرو اسعد آمده
قصیده مندرجه در صفحات ۲۰۷-۲۰۸ در کلیات خاقانی (چاپ آقای دکتر ضیاءالدین
سجادی) بردیف «س» باشتباه «در مرثیه امام عزالدین بو عمرو اسعد» سرلوحه دارد. مدلول
شعر دال بر صحت این مدعاست. خاقانی در وفات عمده‌الدین بو عمرو اسعد در شروان بود
و در مرگ عزالدین بو عمران در تبریز سکنی داشت :

مایه سلوت بغربت شد زدست دل‌زبان افتاد و محنت سود بس...
گرچه غم فرسوده دوران بدم مرگ عزالدین مرا فرسود بس
بعد از این در خاک تبریزم چه کار کابروی کار من او بود بس

چنین می نماید که عینیت لقب و پیشه هر دو ممدوح و حامیگری آنها از شاعر بعضی
از کاتبان را باشتباه انداخته سرلوحه این شعر باسم بو عمرو اسعد ثبت شده است. قطعهای
بردیف «نشست» نیز باشتباه همین سرلوحه را دارد: «در حق امام عزالدین اسعد بن
ابی عمرو» سرلوحه این شعر که در نسخه‌های دیوان خاقانی متفاوت میباشد با متن جور
در نمی آید. سرلوحه باسم عزالدین ابو عمرو اسعد است و در متن از عزالدین مقتی الاسلام
صحبت میرود :

گر نه قدر مقتی الاسلام عزالدین بذات روح روح القدس شد بر فرق کیوان چون نشست
چنانکه از نوشته‌های خاقانی و کتب مربوط بعلم الرجال برمی آید عزالدین لقب
عزالدین بو عمران و عمده‌الدین لقب امام حنفه بوده است. چون نگارنده بکلیه کتب
مربوط بعلم الرجال دسترسی نداشت نتوانست بیشتر از این اظهار نظر دقیق تر بنماید.
اگر از عزالدین مقصد عزالدین بو عمران باشد چنین می نماید که مابین شاعر و عزالدین

بو عمران روی اصلی که حالا آنقدر هم روشن نیست چندگاهی شکر آب ورنجیدگی بوده است. اگر قطعه‌ایکه بعد از این شعر آمده همزمان با این قطعه و خطاب به عزالدین بو عمران نوشته شده باشد می‌توان گفت که شاعر نامه‌ای به عزالدین نوشته بی‌گناهی، صداقت و فاداری خود را اظهار نموده است :

بردل پاکش غباری بی‌گناه ازهن چراست دیو بی‌انصاف بر تخت سلیمان چون نشست

*

بخدائی که در ره عدلش بندگان را هزار آفتهاست

که بدل پیش خدمتم دایم گرچه اندر میان مسافتهاست

او قطعه‌ای هم بزبان عربی با اسم عزالدین دارد و در آن او را « تاج الافاضل » خوانده است .

بجاست اشعاریکه در کلیات خاقانی با اسم بو عمرو اسعد آمده بدقت مورد تجدید نظر تهیه‌کنندگان متن علمی-انتقادی آثار شاعر قرار گیرد ... برای بررسی همه‌جانبه زندگی و شخصیت علماء و فقهاییکه در آثار خاقانی بنحوی از انحاء از آنها یاد شده است بایستی مجموعه کتب مربوط به علم‌الرجال در دست پژوهنده این مطالب باشد . دانشمند محترم آذربایجان آقای محدث ارموی که در مقدمه و تعلیقات و «دیوان قوامی رازی» شاعر قرن ششم هجری که معاصر خاقانی شروانی است راجع به بعضی از همین رجال بررسیهای پرارزشی دارند و اگر ایشان در این کار خیر نیز دست بکار شوند پژوهش ایشان میتواند بیشتر از همه مثمر ثمر قرار گیرد .

در اینگونه اشعار و مکتوب خاقانی به اعتقاد و رسوم دیرین ترکان و بخصوص مردم آذربایجان بنحوی از انحاء اشاراتی رفته است که از هر جهت دارای اهمیت خاص می‌باشد .
تکیه در روی بعضی از همین جهات خالی از فائده نخواهد بود :

مردم آذربایجان در دوران قدیم عقیده داشتند که هر کس در آسمان يك ستاره دارد .
افول ستارگان- نمودار شدن شهاب در آسمان دال بر مردن صاحب آن ستاره میباشد .

در ادبیات توده‌ای آذربایجان این اعتقاد بمقیاس وسیعی منعکس است و این اعتقاد حالا هم در بین مردم بقوت خود باقی می‌باشد. شاعر در مرثیه امام حنفه گفته است:

فلک ستاره فرو برد خود ز نور تهی شد
 زمانه مایه زیان کرد خود ز سود بر آمد

در روزگاران گذشته رنگ کبود نشانه سوگواری و ماتم بود. مردم به رنگرزانه و بخم نیلی آن اعتقاد داشتند. کودکان را بدور خم رنگرزانه میگردانیدند... در ده اسپره خون تبریز حالا هم اگر کسی کسی را نفرین کند: «قره یله گوی اولاسان» میگوید. در «بوی» دوازدهم «ده ده قورقود» داستان حماسی و ملی مردم آذربایجان ضمن تصویر عزاداری یاران «بیره‌ک» گفته میشود: «بیره‌بین با باسینا آناسینا خبر اولدی. آغ ایوبین ایشیکینده شیون قوبدی. قارا بنزهر قیز گلینی آغ چیخار تدی، قارا گیدی. آغ-بوز آتینین قویروقونی کسدیلر. قرخ اللی ایگیت قارا گئیب گوی ساریندیلار. قازان بیکه گلدیلر. ساریقلارین ئوردیلار بیرک دبه آغلادیلر. قازانین الینی ایدولر» خاقانی ضمن تصویر عزاداری «خواص آذربایجان» در مرگ خواجه امام حنفه گوید:

مرا ز ماتم او جان و دل بر نگرزان شد
 لباس جان سیه و رنگ دل کبود بر آمد

سؤال و جواب - «دندیم دندی» یکی از خصوصیات بارز بدیعی داستانهای توده‌ای مردم آذربایجان است «عاشقان» آذری در اینجا بقول استاد شهریار «معرکه کرده‌اند» مرحوم ملک الشعراء بهار در پیشگفتاری که بدیوان شاعره شهر تبریزی خانم پروین اعتصامی نوشته و این را یکی از بارزترین و ویژه‌گی شعر پروین می‌شمارد و منشأ آن را در ادبیات توده‌ای آذربایجان و در استادان شعر آن جستجو کرده است. این خصوصیت در اشعار خاقانی و نظامی بحد و فور بچشم می‌خورد. خاقانی در مرثیه‌ای که بمرگ امام نوشته هفت بار «گگتم و گفتم-دندیم و دندی» گفته هفت سؤال به پیرش داده و جواب گرفته است.

ترکان هر کتا بیکه از عادات و رسوم و تاریخ نیاکان آنان بحث میکرد آلتون کتاب- کتاب طلائی- دفتر طلائی میگفتند. خواجه رشیدالدین فضل تاریخ نویس و مردم‌عارف پرور

دولت ایلخانیان آذربایجان در نوشتن «جامع التواریخ» از این آلتون دفترها استفاده کرده است. استاد محمد قواد کوپرلی زاده در اثر معروف خود «ترك ادبیاتیندا ایلک متصوفلر» ضمن بحث از «اوغوزنامه» برای اولین بار در این باره معلومات پرارزشی بدست میدهد. یکی از این آلتون کتابها - یکی از اوغوزنامهها در کتابخانه دولتی جهانشاه خان قره قوینلو پادشاه معارف پرور قره قوینلو بانی عمارت مظفریه و «گوی مسجد» تبریز محافظه میشده و تاریخ نویس شکرالله افندی در «بهجت التواریخ» از این کتاب بحث مینماید: . . . او این کتاب را که بزبان ترکی و بخط ترکی اویغوری بوده در دولت سرای تبریز بچشم خود دیده و کتابدار اسمعیل تاریخ خوان صفحاتی چند از آن کتاب را به ایلچی سلطان مرادخان خوانده است یکی از دو نسخه خطی «ده ده قورقود» روزگاری در کتابخانه عثمان پاشا والی آذربایجان بوده و این راز را دانشمند آذربایجانی شامل جمشید کشف کرده است. یکی دیگر از این آلتون کتابها را که سابقاً از ترکی به پهلوی ترجمه شده بود جبرئیل بن بختیشوع طبیب و مترجم معروف بسال ۲۷۱ هجری از پهلوی عبری ترجمه کرده و اصل این کتاب نفیس با جلد طلائی و کاغذ ابریشمی در اوایل در کتابخانه ابومسلم که از نسل بختوخان بودنش افتخار میکرد نگهداری میشده و ارثاً به ابومسلم رسیده بوده تاریخ نویس ترك ابوبکر عبدالله بن آبیك الادراذاری بسال ۷۰۹ هجری همان کتاب را بچشم خود خوانده است. محاکمه افشین و کتاب طلائی - دفتر طلائی او که در آن از تاریخ نسل و تبارش سخن میرفته معروف است. طبری در این باره مشروحاً گفتگو کرده و خاقانی از این آلتون دفتر که ارثاً به افشین رسیده بود سخن رانده و از چگونگی این دفتر طلائی هزار توماری معلومات داده است:

از این زبان درافشان چو دفترافشین
مرصع است بگوهر هزار تومارم
اوحدی مراغهای هم یکی از این آلتون کتابها را در کتابخانه دولتی سلطان ابوسعید ایلخانی دیده و در «جام جم» نوشته است: «پارسی خط و اویغوری نامه». این گونه کتابها جزء اموال نفیس دولتی محسوب و در خزانه نگهداری میشده است. نظامی آلتون کتاب-

آلتون دفتر را به «گنج نامه» ترجمه کرده و او نسخهٔ منحصر در فرد این «گنج نامه» - آلتون کتاب را که راجع بتاریخ قدیم آران- بردع هر دم بوده در کتابخانهٔ بردع براهنمائی دانشمندان سالخورده آن دیار زیارت کرده است :

بیاضش در گذارش نیست معروف
که در بردع سوادش بود موقوف
ز تاریخ کهن سالان آن بوم
مرا این گنجنامه گشت معلوم
که سالان این کشور که هستند
مرا بر شقه این شغل بستند

آلتون کتاب در نزد توده مردم بخصوص پیش سران آن خیلی محترم بوده افشین برای اینکه از این نوشتهٔ مقدس قوت و الهام بگیرد همیشه آنرا با خود میداشته و در زیر سرش گذاشته بخواب میرفته است .

این رسم با مختصر تغییری حالا هم رایج است: حالا هم در هر خانه مسلمان تبریزی يك جلد کلام الله مجید با احترام تمام محافظه میشود و در آن قرآن تاریخ عروسی پدر و مادر، تولد اولاد، عروسی و مرگ و سایر حوادث شاخص زندگی نامه خانواده نوشته میشود و قرآن خانواده نام دارد. بستن قرآن بدست و آویختن آن از گردن نیز ناشی از این رسم دیرین است. خاقانی در مکتوبیکه به عمدهٔ الدین نوشته بهمین عادت و اعتقاد و رسم توده مردم اشاره کرده و آلتون کتاب را مثل نظامی به «گنج نامه» ترجمه کرده است: «ورقوم و رسوم آن فصول فصوص خواتم اصابع الرحمن است نه خاتم سلیمان و هم روز بکرة واصیلا آن بکر ضمائر را چون با کوره سر سال در دست میدارد و گاه چون گنج نامه در سر عمامه می نهد و گاه چون کلید بیت المال در بن جیب می افکند در حالت خیمیت و رجاء و شدت و رخا و طرفی نعما و آسا و سرا و ضرا از این تشریف خالی نیست». در «تحفة العراقرین» و در مرثیه امام حفده باین اعتقاد و رسم توده ای به نحو دیگری و تلویحاً اشاراتی دارد و بعضاً این رسم را ضمن انگشتی که آن هم رمز نسل و تبار و بستگی را افاده میکند بقلم آورده است :

که داشت می نهفته چون غیب در عقد عمامه و بن جیب

حرز ستارگان چپ و راست می‌کنم
این نامه هفت عضو همراهت هیکل است
این نامدرا که داشت زمشک ختن ختام...
کایمن کند ز هول سباع و شر هوام
آیم بحشر نامه او بسته برجبین
گرد من از نظاره آن نامه ازدحام

نشانه عهد و پیمان و بیعت کردن در پیش اوغوزان نوشیدن نوعی از شراب قرمز با مراسم خاصی بوده و این رسم در زمان سلطان سنجر سلجوقی هم مرسوم و بقوت خود باقی بوده است. عهد و پیمان و بیعت را با شراب کردن پیش خرم دینان آذری نیز رسم بوده بابکیه پس از وفات جاویدان با مراسم خاصی با نوشیدن شراب با بابک بیعت کرده‌اند... بهر حال این رسم در شیلان‌های عمومی اجراء میشده است. هر چه باشد مسئله نان و نمک در این مراسم جا و اهمیت خاصی داشته. آقای شکری ایل‌چین در مقاله‌ای که بنام «دوز، اتمک حقی ده سی اوزرینه» در یادنامه رشید رحمتی آرات چاپ کرده در این باره ملاحظات مبسوطی دارند.

در «اصلی و کرم» در داستان ملی و عشقی آذر با بیجان وقتیکه کرم در سراغ «بوته» خود خان اصلی براه می‌افتد روی بدوستان کرده میگوید:

دوز اتمک ایتدیگیم قوهوم قارداشلار

نه در بوفلکین ایتدیگی ایشلر؟

کوزه دن آخیتدیم قان ایله یاشلار

گلین حاللاشیم من گئدهن اولدوم

ریختن آب روی سینه قبر مردگان، ریختن شراب روی مزار رندان، خوردن تکه‌ای نان و نمک پیش از طعمان نیز ناشی از این رسم است. خاقانی در آثار خود با نحاء مختلف این مراسم توده‌ای را بقلم آورده است.

در نامه عمده الدین و در «تحفة العراقین» در جائیکه از عزالدین بو عمران صحبت می‌کند چنانکه در بالای هم گفته شد باین رسم توده‌ای اشاراتی دارد. شاعر وقتیکه بقصد شروان تبریز را ترک می‌کرده در خدا حافظی با عمده الدین و در سر سفره وداعی می‌همانی

با عزالدین چنین عهد برادری بسته است . این نامه را که خطاب به عمده‌الدین است خاقانی از شروان «شریف ترنغر» - از شهر «دارالادب» شماخی به شهر «شهره‌تر» و «صحت رسان هر نفر» بخاک پاک تبریز دل‌آویز فرستاده بود . بجاست که در آن شهر تاریخی در نشریه گرانقدر دانشکده ادبیات تبریز بزیور طبع آراسته گردد تهیه متن این نامه از نسخه خطی با اشکالاتی همراه بود که با زحمات بسیار بعضی از آنها رفع گردید و در موارد مورد اشکال کلمات بین دو مه‌پاره () گذاشته شد . متن این نامه از میکروفیلم «منشآت خاقانی» که شادروان پروفیسور احمد بیک آتش دانشمند شهیر ترک برایم فرستاده است استنساخ شد و در نوشتن این مقاله از متن سخن‌رانی مرحوم آتش در کنگره ایران شناسان منعقد در تهران که رونوشت آنرا دانشمند محترم جناب آقای دکتر شجاع‌الدین شفا لطفاً برایم فرستاده‌اند استفاده شده است :

نامه و اعطانه هم از منشآت او رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

سجاده مقدسه مجلس عالی خواجه امام اجل اعلم قدوة اعظم مالک مهتدی صدیق عمده‌الدین محیی الاسلام والمسلمین وارث معشر الانبیاء واسطه عقد الاصفیا تبوع المحققین الاعلام اسوة الشرق والغرب فی الایام عاصم السنه و ذویها قاصم البدعة و اهلها مولی العلماء و علامه العالمین امام ائمة الزمان مستحق الخلافتین عنصر السعادتین اول المشایخ الطود الشامخ قطب الاوتاد ابدالاباد در احیاء معالم شریعت و مراعات انصار حقیقت و رعایت حواریان

طریقت امت نواز و ملت طراز باد و ذات مقدس عالی که جنید و ابن (نجید)* سجاده دارش زبید و نوری و نهر جویری پیشکارش سزد از دام ملمع کار که بشب هزار میخی در گردن افکنند و بامداد گریبان مجروح کند هیچ وجد و حالت نی و بروز بشمینۀ سپید درپوشد و نماز شام بیلاس بدل زند و هیچ زهد و ارادت نی خضروار امن السرب صافی الشرب باد .

اصغر الخدام سلام و تحیتی که طیب فایح و نور لایح آن بشکفت روزه داران حرم و جهت روزرویان ارم ماند چندانک در جگر آسمان ننگنجد و سده زمین بر نتابد متواتر می فرستد و دعای آسمان پیمای و ثنای زمین نورد می راند و تعطش اصغر الخدم بخدمت سجاده مقدسه که زهرة الحیات در غیبت آن زهر حیات را ماند نیازمندی حیوان بیابان یرنده است بچشمه حیوان و آرزومندی حرباء ظلمات دیده بچشمه آفتاب و چون مثال معظم کز سر (خامه خامه) گوهر پاش که نافه گشای اعجازست فرستاد اصغر الخدم متشرف شد پنداشت که بیاض و سواد آن تشریف سواد و بیاض الله است نه عین الانسان و رقوم و رسوم آن فصول فصوص خواتم اصابع الرحمن است نه خاتم سلیمان و همه روزه بکره و اصیلا آن بکر ضمایر را چون بساکوره سر سال در دست می دارد و گاه چون گنج نامه در سر عمامه می نهد و گاه چون کلید بیت المال در بن جیب میافکنند در حالت خیمت و رجا و شدت و رجا و طرفی نعما و باسوسرا و ضرا ازین تشریف حالی نیست تعظیما کمال المجلس العالی که قیاصیره از آن قاصرانند و اکاسره منکسر و جبار بره مجبور العمر الله که اگر در تقاصیر قیاصره و گنج اکسیر اکاسره و جواهر جبین جبار بره باصغر الخدم فرستادندی چندان متروح نشدی متبجح نگشتی که بورود تشریفات سجاده مقدسه و خدای را تعالی و تعظم در ضمن هر عسری یسری و تحت هر ترحی فرحی و در هر کراهیتی رفاهیتی و در هر مصایبی مصالحی معدست و تعبیه و باسباب یسر بسیار کارهء خطیر میسر توان کرد چنانک بدلو و ریسمان

* - نگارنده در این اواخر بجزئی از رسائل عربی خاقانی دست یافت . در یکی از این مراسلات این کلمه بدین شکل آمده و صحیح است .

ماهی انگشت نمای مصر و کنعان را فرادست آورند و بنان ریزه و آهنی ماهی انگشتی دار سلیمان را صید کنند و بنقطه نور مختصر کی مصباح وار در مشکاة چشم و زجاجه طبقه موقوفست بر مشعلہ جهان تاب آفتاب محیط توان شد و بحروف تنگ مجال که میدانگاه از حلقه حلق اسم دایره لب بیش ندارد و اسماء الله الحسنى را هم طویلۀ زبان و هم سلك بیان توان گردانید و نیک ریسمان (دو تو از) ایتم بحر را هم صف توان کرد و بر آخر صافات الجیاد و بر جبهت جیاد توان بست و از جمله آن مصائب که مواهب در ضمن دارد و اسباب ضعف که امور شریف را بدان صید توان کرد یکی اینست که روزگار آن جوانمرد یحیی را از کنار مادر درر باید تا بسبب اصلاح احوال مخالفان او فرمان معظم مجالس عالی اصغر الخدم را محسود عالمی گرداند و خاطر عقیم او را مادر یحیی وار تازه رحم و حامل نماید لالزاله نعمته ولا شالت نعمته ولا عدم العباد نیله ولا فقد البلاد طله وظله سعادتی که در آن چند روز بیضه تأیید و روضه توحید صقع تبریز حقه الله بالعدل والاحسان و کف عنہ شر الزمان و الازمان از خدمت سجاده مقدسه راه آورد طالع و پیشنهاد وقت بود از کیسه جهان کهن بازار نو کیسه دزدیده آمد و از دست سبید دست سیاه کاسه در ر بوده گشت هر گز دل مجروح مانده را از یاد نمی شود سقی الله تلك الايام و اولها بین الناس و چون یاد کرد آن عهد میرود که رعایت الايام و غرایب اللیالی بود آتش حسرات در تا بخانه دل زبانه میکشد شعله آن پیام دعاغ می رسد و دود آن بر وزن دیده برون میشود اشک در ریختن می آید که مایه اشکست دود . در طی مناجات سحر گاهی از درگاه الهی خواسته می آید تا آن زمان انس و اوان سلوت را که همه شب قدر و روز عید بود و در احیای دلہاء مرده اعجاز عیسوی داشت چون عهد حیات عازر و عزیز مکرر گرداند ان شاء الله تعالی .

اگر در انفاذ خدمات تاکنون بی توفیقی رفت سبب آن بود کی دل از پیوند مشاهده خیال بی خیلاء سجاده مقدسه پروای آن نداشت که انفاص حروف پیوند را بر تنگنای خلق گذرانیدی و حلق از سوختگی بتف آه حسرات هم جای آن نداشت که کاروان حروف

را بسر منزل زبان رسانیدی و زبان را از یا اسفا گفتن علی عهد الخدمه فراغت آن نبود که انگشت را املاء و ارشاد کردی بخدمتی نوشتن و انگشت را از سترون اشک درینغ هم پرداختگی آن نبود که نقش کشف الحال بستی و سیاهی برسبیدی افکندی و اگر دست رسیدی و ممکن شدی که بسواد دیده و بیاض چهره جان یمین الله یعنی الحجر الاسود که هم قاصر و خجل سار بودی و از اشک خجالت چون شفق سرخ روی و از فرط ندامت چون صبح سرد نفس نمودی رب الارباب خادم را بدریافت خدمت سجاده مقدسه پیش از هجوم اجل مستعد گرداناد .

تلك الفرصة ينتهزها المحدودون ويحظى فيها المقبولون .

اگر شاگردان سجاده مقدسه اصغر الخدم را شایسته آن بینند که به مسموعات اجازه ای دهند چنانکه که حاوی احادیث و فقهیات باشد اصغر الخدم همانا که بدین تشریف از زمین استکانت و مذلت بر آسمان مکانت و عزت رسد و مباحات را بدرجه رساند که بای سرو هم آدمیان بکنه آن نرسد و سر زبان عالمیان از شرح آن قاصر آید فالرأى العالی حاکم فی کل حال .

اگرچه ترك ادب باشد سلام و خدمت اصغر الخدم بحضرت شما مجلس اسمی صدر امام اجل عالم مقتدی حاق محقق محقق راشد سالك ناسك مجتهد مصیب عز الدین حجة الاسلام والمسلمین معین الانام سید الاثمة العلام علامه علماء العالم اسوة السواد الاعظم برهان الحق مقتدی الفرق زبده الحقیقه الله علی خلیقت عقد الله قباب مراتبه بقمه المساک و مناكبه فرماید رسانیدن در آنوقت که اصغر الخدم بخدمت آن صدر شرح الله صدره رسید اجتماع بر وداع يك زمان بود بوقت معانقه و داعی بر لفظ اشرف صدر امام گذشت که ما را برادری باشد و براین معنی مصافحت و معاهدت فرمود و قبول کرد و خادم بدین تشریف ذخایر افتخار جلب کرد ان شاء الله بعد طراز القبول داغ رتّ برجبین روزگار خادم نفرماید نهادن چون موالات آن صدر در صحیفه سینة خادم وقف تامست او را از ورق قبول و یاد کرد

چون اعشار و اشماس بر حاشیه افکندن نه‌سنت خادم‌نوازی باشد و چون خاطر خادم در دایره دوستداری از جوهر تیغ (حافی‌تر) افتاده است او را از حلقه مقبولان دل چون نقطه درع درکنار داشتن نه‌عادت کپتری پروری باشد. سعادت ایام زاهره مجلس اسمی صدر امام عزالدین در دوام معالی سجیس اللیالی باد و حسبنا الله وحده ابداً .

پایان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی